



۱۲۷

سه نامه از دکتر محمد مصدق

دو نامه از
این میرزا جلال الممالک

کودتا و وصایای دکتر محمد مصدق

جامعه شناسی خودمانی (۸)
دگماتیسم (DOGMATISM) یا جزم اندیشی ما

BUKHARA
Review of Arts, Culture and Humanities

مجله فرهنگی و هنری
بُخارا

بخارا، شماره ۳۱، مرداد . شهریور ۱۳۸۲

<http://www.bukharamagazine.com>





شماره ۳۱ بخارا

هوشنگ دولت آبادی

یکی بر سر شاخه بن می

برید

محمد رضا شفیعی

کدکنی

جانب عاطفی شخصیت او

محمد علی موحد

کودتا و وصایای دکتر مصدق

عزت الله فولادوند

جرا روانپزشکی شکست

خورد

مظفر بختیار

نسیم سبز علف

ایرج افشار

تازه ها و پاره های

ایرانشناسی

مینو مشیری

برنده نوبل ادبیات ۲۰۰۳

بزرگ نادرزاد

واپسین شطحیات نیچه

هرمز همایونپور

یاد گذ شته ها

محمد حسن سمسار

عکسهای از تهران دیروز

فاطمه ولیانی

افسون زدگی جدید

عبدالحسین آذرنگ

حاج سیاح از دگراندیشان...

علی بهزادی

فاضل فرهنگ ایران رفت

ایرج پارسی نژاد

یاد یار مهربان

سه نامه از دکتر مصدق

دو نامه از ایرج میرزا

روزنامهچه مطبوعات

با سروده هایی از

سیمین بهبهانی

آن مرد بوسه و تکرار

محمد رضا شفیعی کدکنی

مرثیه درخت

نادر نادرپور

تعبیر

شرف الدین خراسانی

همه درد!

عمران صلاحی

يك شعر اداری

همایون صنعتی

فرزندهای ناخلف

ادیب برومند

دلیران وطن

آصف فکرت

پیکری ز بخارا و پیامی ز سمرقند

و...



دو نامه از ایرج میرزا جلال الممالک

محمد گلبن

از ایرج میرزا شاعر نامدار اخیر ایران، سه نامه در اختیار داشتم که دو تای آنها در زیر از نظر خوانندگان می‌گذرد و نامه سوم را در کتابخانه‌ام پیدا نکردم. نامه‌ی پیدا نشده را سال‌ها پیش دوست گرامیم آقای نصرت ا... نوح به من لطف کرد. نامه‌ای را که به دست نیاوردم گمان دارم در سال ۱۳۰۰ ه. ش ایرج از تهران به رشت به کسی نوشته بود و سفارش کسی را کرده بود. ایرج در نگارش نثر همچون نظم‌شیرین کار بود و بی‌پروا. ایرج خط و ربط و فنون شاعری و دبیری را ابتدا از پدرش آموخت؛ پدرش صدرالشعرا یکی از شعراى دربارى بود خط زیبایى داشت و چون در دستگاه ولیعهد مظفرالدین میرزا در تبریز سمتی داشت فرزندش ایرج را به مدرسه‌ی دارالفنون تبریز که شعبه‌ای از دارالفنون تهران بود گذاشت تا به فراگیری زبان فرانسه بپردازد. در همان زمان که ایرج در دارالفنون تبریز به تحصیل مشغول بود نشریه‌ی دارالفنون تبریز را به خط زیبای خود تحریر می‌کرد و آن نشریه به چاپ می‌رسید. نشریه‌ی مذکور چند سال پیش به همت محقق فرزانه آقای سیدفرید قاسمی تجدید چاپ شد. آن نشریه را کسانی که مشغول تحقیق درباره‌ی مطبوعات ایران بودند نمی‌شناختند اما امروز در اختیار دارند. آثار دیگری را که از ایرج به غیر از دیوان شعرش می‌شناسیم شناخت نامه‌ای است که او به دستور مظفرالدین میرزا ولیعهد درباره‌ی شناخت خاندان قاجار نوشته و نسخه‌ی اصل آن اینک در کتابخانه‌ی کاخ گلستان نگهداری می‌شود. ایرج بنا به نوشته عبرت نایینی در مدینه‌الادب: چاپ اول، چاپ مجلس شورای اسلامی:

"چون به سن رشد و تمیز رسید پدر او در تربیت وی بکوشید و معلمی بر وی بر گماشت تا پارسی را بیاموخت. آن گاه به مدرسه دارالفنون تبریز که شعبه دارالفنون طهران بود جهت تعلیم زبان فرانسه رفته در خارج نیز در حوزه‌ای که آشتیانی‌ها برای تحصیل و تکمیل منطق و معانی و بیان ترتیب داده بودند حضور به هم رسانید و چون سال عمرش به چهارده رسید امیرنظام حسن علی‌خان گروسی چون در وی استعداد و حسن قریحه و ذکاوت بدید وی را با پسرش که نزد مرحوم میرزا عارف تحصیل ادبیات و نزد مسیو لامپیر فرانسوی تحصیل زبان فرانسه و بعضی علوم می‌نموده همدرس کرد. و در آن اوان یعنی در سن چهارده سالگی شعر نیکو می‌گفت و امیرنظام مخصوصاً وی را به گفتن اشعار امر می‌کرد وصله و جایزه می‌داد و خط تحریر و نسخ و تعلیق را نیز فرا گرفته، نیکو می‌نوشت و در اخوانیات دستی به سزا داشت. چنان که در اوقاتی که در دستگاه امین‌الدوله صدراعظم سمت منشی‌گری داشت کلیه اخوانیات را به وی رجوع میکرد.

علی‌الجمله چون امیرنظام مدرسه مظفری را به ریاست مسیو لامپیر در تبریز افتتاح کرد. ایرج میرزا در آن مدرسه سمت معاونت یافت."^(۱)

آنچه را باید درباره‌ی ایرج نوشت زنده یادان عبرت نایینی و دکتر محمدجعفر محجوب در مدینه‌الادب و مقدمه‌ی دیوان ایرج نوشته‌اند به خصوص نوشته‌ی ۵۸ صفحه‌ای محجوب که به همه‌ی جوانب زندگانی ایرج پرداخته است. عبرت آورده است:

"باری چون از تبریز به طهران آمد ریاست کابینه محاکمات مالیه با وی بود. از آن پس به سمت معاونت مالیه خراسان‌بدان جا رفته چندی رئیس مالیه آن حدود بود." ۲



از مفاد نامه‌ی اول ایرج که خطاب به آقای امجدالسلطان معاون وزارت عدلیه نوشته، چنین پیداست که شخصی از ایرج ادعای طلب‌کرده و ایرج به معاون وزارت عدلیه نوشته که:

اگر آغا شاهزاده از من طلبی دارد در محضر شرع قسم بخورد که پول به بنده داده تا من جوابگوی او باشم.

متن نامه و دستور معاون عدلیه را در زیر مطالعه می‌فرمایید.

عنوان روی پاکت که به خط ایرج میرزا جلال الممالک است به قرار زیر است.

"حضور مرحمت ظهور مبارك جناب مستطاب اجل اکرم امجد افخمم آقای امجد السلطان دام اقباله العالی مشرف‌شود."

و نیز متن نامه‌ی ایرج به امجد السلطان به قرار زیر است:

"حضور حضرت اجل آقای معاون وزارت عدلیه دام اقباله العالی: آنچه البته به جائی نرسد فریاد است. لاف‌ل بیکی از این دو سه فقره عرض و تظلم شرعی یا قانونی بنده رسیدگی و توجهی فرمائید. درباب ادعای مخدره آغا شاهزاده بر بنده در محاکمات شعبه چهارم، بنده محکوم واقع شده و صورت راپرتی نوشته‌اند که دوسیه حاضر است که عرض کرده‌ام این معامله صوری بوده، وجهی به من نرسیده محکمه ابداً به این حرف و عرض بنده اعتنا ندارد. آیا این عرض شرعی نیست و از همه گذشته بنده حق یک قسم بر آغا شاهزاده ندارد؟ چرا جواب این عرض را نمی‌دهند، مشارالیها حاضر شود در محضر شرع قسم بخورد که پول به بنده داده بعد هر چه تکلیف عدالتی دیوانخانه است معمول دارند اگر باید در این مسئله استیناف خواست سی و یک روز مهلت استیناف از برای تهیه وجه استیناف است بنده وجه حاضر ندارد. اداره اجرا یک روز امان نمی‌دهد که بنده فکری بکند. پس مقرر فرمائید اجرا چندروزی مهلت بدهد تا بنده تهیه وجه استیناف را کرده و استیناف بخواهد مستدعی است جواب یکی از این دو عرض را به اجرا مرحوم فرمائید که مأمور اجرا مزاحمت نکند و از دربخانه بنده برخیزد تا بیکی از این دو شق که عرض شده رفتار شود. امر، امر مبارك است."



عریضه جلال الممالک

معاون وزارت عدلیه آقای امجدالسلطان روی پاکت نامه‌ی ایرج نوشته است:

"دایره جلیله اجرا در صورتی که موعد از استیناف باقی است و آقای جلال الممالک استیناف خواهد داد تا انقضای مدت حق استیناف مدارا نمائید که تهیه وجه نموده حقوق استیناف را برساند والا هرطور که تکلیف است معمول دارید."

مهر پاکت

جلال الممالک



نامه‌ی دو خط عنوان پاکت از دیگری است و داخل پاکت که مهر جلال الممالک را دارد دونامه موجود است یکی به خط ایرج میرزا جلال الممالک و نامه‌ی دیگر که خط دیگری است و بسیار بد خط. و املا غلط و پر از غلط مربوط به خانواده‌ی مستشار دفتر است. شاید این نامه به خط بانویی باشد؟ نامه‌ی ایرج، مارک وزارت مالیه را دارد و مورخه‌ی ۲۳ شهر ذی قعدة‌ی ۱۳۲۷ هـ. ق به شماره‌ی ۳۹۳۴ نوشته شده است موضوع آن در باب ورثه‌ی مرحوم مستشار دفتر است که متن آن به قرار زیر است. متن نامه ایرج میرزا جلال الممالک:

"علامت شیر و خورشید وزارت مالیه، اداره، مورخه ۲۳ شهر ذی قعدة ۱۳۲۷، نمره ۳۹۳۴: معاون جلیله عدلیه اعظم. در باب ورثه مرحوم مستشار

دفتر مرقوم رفته بود در مجلس محاسبات حکم شده که باید ورثه مزبور ششصد تومان به حاجی میرزا حسین شالفروش بدهد. موافق تحقیقاتی که از عدلیه اعظم به عمل آمده همچو محکومیتی بود رثه مستشار دفتر داده نشده است که مرحوم شده ورثه استیناف بدهد. در صورتی که در محکمه رسیدگی نشده و حکمی نداده‌اند چگونه ورثه استیناف بدهند. امضاء"

نامه‌ی دیگری که در این پاکت موجود است و به نظر می‌آید از ورثه‌ی مستشار دفتر باشد که به ایرج نوشته‌اند و نامه‌ی دوم ایرج درباره‌ی موضوع ورثه‌ی مستشار دفتر است که در بالاملاحظه فرمودید. اینک متن نامه‌ی سوم را که ارتباط با نامه‌ی ایرج دارد ملاحظه می‌فرمایید. این نامه ایامی به ایرج نوشته شده که او رییس محاکمات (وزارت مالیه بوده و ورثه‌ی مستشار دفتر از او خواسته‌اند که ایرج به پرونده‌ی آنها دقیق‌تر نگاه کند. تا مشکل آنها برطرف شود.

متن نامه‌ای که پیوست نامه‌ی دوم ایرج است:

"تصدت کردم: در باب يك فقره ماضی که راپرت صادر کرده است عرض کرده بودم مقرر شود دوسیه محاکمه بنده را با راپرت رئیس محاکم ملاحظه نماید اگر بموجب دوسیه راپرت صادر شده است بفرمائید بنده عرضی ندارم و اگر به موجب دوسیه نباید راپرت صادر شود هر چه تکلیفشان است رفتار کنند جوابی که مرقوم داشته بودید به رئیس محاکم نشان داده شرح نوشته‌اند به نظر مبارك رسیده ملاحظه فرمائید زبانی می‌فرمائید من هیچ‌کاره هستم اگر بدانم محکمه راپرت برخلاف صادر می‌کند جز آن را هم حقی دیگری ندارم دیدن راپرت برای شما چه فایده دارد مأمور اجرا می‌خواهد (متن می‌خواهد) راپرت را اجرا نماید نه تکلیف بنده معلوم است نه تکلیف مأمور اجرا، استدعا دارم بجز مبصر که حق این کار را دارد بفرمائید دوسیه محاکمه و راپرت بنده [را] ملاحظه نماید اگر حق داشته است راپرت صادر نماید بنده عرض ندارم. والا تکلیف با حضرت مستطاب اجل عالی است همین قدر عرض می‌کنم قدری از وضع (متن وزع) بنده خاطر (متن: خواطر) مبارك مسبوق است. سه سال است عارض هستم و چند فقره راپرت صادر شده هیچ يك (متن: هچه) تا به حال اجرا نشده است يك فقره مصارف (متن: مسارف) به هم رسانیده‌ام و گمانم این است راپرت نباید صادر شود گردیده هر روز مأمور می‌خواهد (متن می‌خواهد) اجرا نماید نمیدانم راپرت‌های بنده چرا نباید اجرا شوند يك فقره را مرقوم داشته بودید مأمور روانه کند برود اجرا اجرا می‌گوید مأمور نداریم روانه کنیم همین قسم معطل مانده است. زیاده عرضی ندارد امضاء درست خوانده نمی‌شود معلوم نیست اسمعیل است یا موسوی؟؟"

این بود آنچه باید در اطراف دو نامه‌ی ایرج میرزا جلال الممالک به نظر خوانندگان عزیز بخارا برسد.

والسلام.



سه نامه از دکتر محمد مصدق

احمدآباد ۹ مهر ماه ۱۳۴۴

اول نوامبر ۱۳۴۴

قربان سوسو جان عزیزم^(۱)

مدتی است که از تو بی‌خبرم. امیدوارم حالت خوب و کسالتی نداشته باشی. خوشوقتم از اینکه صاحب خانه دختری دارد که تو با او می‌توانی حرف بزنی و زبان را یاد بگیری و ندیمی هم هست که تو تنها نیستی. من یقین دارم تا سال دیگر اول تعطیلی که تو برای دیدار به طهران بیایی در زبان خیلی ترقی کرده باشی زبان انگلیسی امروز در دنیا مورد احتیاج است. در هر کجا غیر از دول کمونیست روسی همه انگلیسی حرف می‌زنند و کسی که این زبان را نداند از خیلی چیزها عقب می‌باشد. از حال من بخواهی همانطور حالی است که دیده‌ای. اکنون ۱۲ سال است بدون هیچ دلیل و جهتی از خروج از این قلعه محرومم. دیگر بیش از این نمی‌نویسم توهم هر چه لازم داری برایم بنویس و یا پول آن را بفرستم که خودت در آنجا خریداری کنی. اگر چیزی می‌باشد که باید از ایران فرستاد در اینجا خریداری کنم و بفرستم. البته و صد البته هر چه می‌خواهی بنویس.

قربان سوسو جان عزیزم می‌روم

احمدآباد ۱۵ اردیبهشت ۱۳۴۵

قربان محمود عزیزم^(۲)

کاغذ شما رسید. چون نوشته‌اید فردا که روز جمعه است احمدآباد می‌آئید بسیار خوشوقتم. امیدوارم شما را ببینم و ببوسم و راجع به کار بیمارستان که صحبتی می‌باشد در موقع ملاقات بگویم.

قربانت پاپا بزرگ

بیمارستان نجمیه

۲۷ آذر ماه ۱۳۴۵

قربان حمید عزیزم^(۳)

کاغذ مورخ ۱۳ دسامبر رسید. از این که نگران حال من شده‌ای بسیار متأسف شدم واز خداوند سلامت و خوشی تو را خواهانم. از حال منی دانم چه بنویسم. اکنون ۱۲ روز است که در بیمارستان هستم. عقیده عموم این است که برای معالجه به اروپا بروم ولی من راضی نیستم و بالاخره به همان احمدآباد مراجعت خواهم کرد.

اخبار صحت و سلامت تو و خانم را بهتر انتظار دارم. امیدوارم بکلی رفع کسالت از ایشان شده باشد.

قربانت پاپا بزرگ

(۱) خطاب به معصومه مصدق فرزند دکتر غلامحسین مصدق.
(۲) خطاب به دکتر محمود مصدق فرزند دکتر غلامحسین مصدق.
(۳) خطاب به حمید مصدق فرزند دکتر غلامحسین مصدق.



جامعه شناسی خودمانی (۸)

دگماتیسم (DOGMATISM) یا جزم اندیشی ما

حسن نراقی

گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد

به خود گمان نبرد هیچکس که نادانم

در واژه نامه های فارسی در معنی "جَزْم" آمده است: استوار، بی تغییر و در ادامه و در تعریف "جزم اندیش" آورده اند: دارای گرایش به اندیشه های قطعی و تغییرناپذیر - دارای عادت به پافشاری بر باورها و عقیده های از پیش پذیرفته و بی اعتنا به دلایلی که نادرستی آنها را اثبات می کند. و به تعریف دیگر "جزم اندیشی" عبارتست از بینش یا اصول فکری مبتنی بر باورهای ثابت نشده اما مورد قبول گرفته... و من سوژه این شماره را به هر دلیلی که شما فکر کنید، ترجیح دادم که به این موضوع اختصاص دهم تا اندکی همین تعاریف ظاهراً مفهومی و ساده را به اتفاق بررسی کنیم، که چه صفت مذموم و مخربی است این صفت و چه آفتی است که اگر توانست استیلاي خود را بر فکر و مغز شخص، یا فرقی نمی کند گروه، فرقه، و یا جامعه ای عملی سازد و استدلال و منطق را به سخره بگیرد از آن فرقه و یا قبیله آثاری جز تشبیه آن به مزرعه ای ملخ زده باقی نمی ماند. و از اولین آثار این آفت زدگی ظهور شیفتگی بیش از حدی است در صاحب فکر و ایجاد چنان باوری بدون کوچکترین شك و شبهه ای که این باورها بر پایه های بدون چون و چرای عقلی استوار گشته است. و در این حالتست که چشم می بیند بدون آنکه ببیند و گوش می شنود بدون آنکه شنفتی در کار باشد. از "برنارد شاو" نقل می کنند که انسان های معمولاً گله مند در تنها موردی که از خالق خود شکوه ای ندارند همانا تقسیم عقل است! این یعنی این که از دانسته های خود، از باورهای خود و از درك خود راضی اند، یعنی به آن عشق می ورزند! و حاضر نیستند به راحتی از آن دست بکشند... و به این می گویم، بیماری. از نوع بیماری هایی که کم و بیش در تمامی طول تاریخ و تقریباً در تمامی جوامع بشری هم به وفور یافت می شود. البته شدت و ضعف هم دارد در بعضی جوامع کمتر و در بعضی از کشورهای عقب افتاده يك کمی بیشتر.

به یاد می آورم و شاید اکثر شماها هم به یاد بیاورید که حدود بیست سال پیش يك دیوانه عقل در رفته ای که توانسته بود نهصد پیروکم عقلتر از خودش دست و پا کند در يك پارک عمومی در یکی از ایالت های شرقی آمریکا همه را منجمله خودش را در يك حالت شیفتگی وادار به خودکشی دست جمعی کرد بنابراین ابتلا به بیماری دگماتیسم نه داخل دارد نه خارج و نه قدیم دارد نه جدید و نه قطعاً جوامع پیشرفته و پس رفته... معروف است حسن صباح به هنگامی که خلیفه بغداد سفیری را برای تذکر و تمکین به نزد وی فرستاده بود در حال مذاکره با اشاره دست به سرباز نگون بختی که در حال عبور بود امر کرد تا خود را از بالای دیوار مرتفع قلعه به پایین بیندازد و سرباز بدون این که چند و چونی کند و خمی به ابرو بیاورد خود را در مقابل چشمان حیرت زده سفیر به پایین پرتاب کرد... تعجب نکنید دلیلش بسیار واضح است باورهای غلط از مدت ها در مغز وی به حد کافی اشباع شده بود و فقط به همین يك اشاره کوتاه صباح نیاز داشت تا خود را به ظهور برساند به نظر من هیچ اسلحه ای خطرناک تر از باور اشباع شده غلط نیست. در تاریخ نمونه های فراوانی از این دست داریم هیتلر اگر باورش نشده بود که نژاد آلمانی برترین است و بقیه باید که فرودستی این ها را بکنند مطمئناً هرگز دارای چنین قدرت مخربی نمی شد که نیمه بزرگ دنیا را این چنین به آتش و خون بکشد!.

من در این شك ندارم که او واقعاً به راهی که می رفت ایمان داشت یعنی باورش شده بود به این می گویم نوع اعتقادی واقعاً پلید دگماتیسم.



سالنامه دنیا و مرحوم عبدالکریم طباطبائی مدیر آن را بسیاری از خوانندگان به یاد و یا به جای می آورند. ایشان خاطراتی از يك سفر مطبوعاتی گروهی به اتحاد جماهیر شوروی را در سالنامه ۱۳۴۶ نقل می کنند که مروری بر آن نمونه کاملی از پیش داوری هایی که ذکر آن گذشت به دست می دهد.

یکی از متدهای چشم پزشکان روسی جلوگیری از استعمال عینک برای کسانی است که نیاز به آن دارند و مجبورند عینک نمره دار بزنند.

چشم پزشکان بعد از سالها مطالعه چند ماه قبل به این نتیجه رسیدند که استعمال عینک ضروری نیست و برای آزمایش شهر کورسکی را که اتفاقاً دارای بیماران چشمی فراوانی بود انتخاب کردند. نخست تمام عینکی های شهر را به انستیتو چشم پزشکی کورسکی دعوت کردند و پس از معاینه و تجویز داروهای لازم عینک های آنها را برداشتند و در عرض چند روز تمام بیماران معالجه شدند! به حدی که در تمامی شهر اگر يك نفر عینک استعمال می کرد مأمورین موظف بودند بلافاصله او را جلب و تحویل... پرفسور شمس چشم پزشک معروف ایران که جزء همراهان بود خیلی میل داشت که از این متد چشم پزشکان شوروی آگاهی یابد ولی روس ها گفتند مادام که این متد در سراسر شوروی عمومیت پیدا نکند نمی توانیم آن را در دسترس دیگران قرار بدهیم! و بالاخره شاهد بودیم که عاقبت این همه پیشرفت حیرت انگیز، علمی و اقتصادی و هکذا نظامی به کجا کشید؟ یاد برتولت برشت به خیر که گفت: عده ای را برای همیشه و همگان را برای مدتی می توان فریفت ولی همگان را برای همیشه هرگز...

با جوان فرهیخته و واقعاً پاك نهادی که مشغول گذراندن دوره دکتری خود در یکی از دانشگاه های امریکا بود و تمایلات "رفیق" پسندانه ای را به صورت ارثی و نه اکتسابی با خود حمل می کرد درباره محدودیت های حزبی صحبت می کردم که حزب و حزب گرایی هر خاصیت خوبی را هم داشته باشد که دارد این عیب را دارد که از يك محدوده معینی بیشتر اجازه جولان فکری به تو نمی دهد و عملاً جلو رشد ذهنی ات را می گیرد. می گفت: این را قبول دارم ولی این فرمول که شامل هر حزبی نمی شود، یعنی متوجه شدم که بلافاصله حزب مورد علاقه اش را جدامی کند. یعنی این جوان در اوج منطقی بودن، با آن شیفتگی که توضیحش را قبلاً ارائه کردم قاعده را می پذیرد ولی بلافاصله آن قسمت مورد ستایشش را استثناء می کند... جزم اندیشی یعنی همین "جزم اندیشی" یعنی این که خانمی میانسال آنچنان مسحور افکار خودش باشد که برای اعتراض به دستگیری چند روزه مسئولش یا به قول خودش رهبرش با آن سوابقی که به هر حال مورد پذیرش بسیاری نیست خودش را روز روشن در وسط خیابان های پاریس آتش بزند. این دیگر تظاهر و نفاق نیست برای "فدا" کاری از این بیشتر دیگر چه می خواهید؟ ولی آیا این فداکاری بر پایه عقلی است؟ و یا تصمیم يك انسان مبتلا به "دگماتیسم" است که مجال است به این سادگی ها عوض شود. شاید باور کردنش مشکل باشد به یکی از همین مبتلایان به اصطلاح چپ قدیمی پیشنهاد کتابی را دادم که شاید تعدیلی در او ایجاد کند. با تمامی فرهنگی بودنش و دانش تخصصی اش که به هر حال مایه مباهات جامعه است با صراحت گفت که ما هر کتابی را نمی خوانیم. ببینید واقعاً انجاماد جریان فکری و یا به عبارتی فکر را فقط در يك کانال مشخص از چندین دهه پیش هدایت کردن از انسانی به معنی واقعی والا چه چیز دیگری را باقی گذاشته؟ این ها حتی در غرب ستیزی و امریکایی ستیزی ایشان هم سبک از پیش طراحی شده ای را اعمال می کند. يك مشت انتسابات تکراری به حق و یا ناحق، يك مشت شعارهای توأم با بد و بیراهه های کلیشه ای واقعاً رنگ و رو رفته آدمی واقعاً خسته می شود؛ بس است دیگر، دست بردارید. الان حدود شش دهه است که خودشان را مشغول کرده اند با يك مقدار اصطلاحاً تعاریف، ضد امپریالیستی، مکرر - فرسوده که چه چیز را ثابت کنند؟ خودشان هم اکثر آن می دانند. چون اگر مقدورشان شود علی رغم تمام این حرف ها هم برای تحقیقات و هم احتمالاً برای تعطیلات بلافاصله راهی همین کشورهای امپریالیستی می شوند. ولی همان "جزم اندیشی" و افکار کلیشه ای منجمد و شکل گرفته اجازه نمی دهد که توجه کنند، امروزه جهان صنعتی غرب به ویژه امریکا دیگر مسأله اش از امپریالیست بودن گذشته است. امریکای امروزه تصمیم جدی گرفته تا دوره جدید "امپراطوری" سازی را تجربه کند. تجدید حیات برده داری علمی و عملی را شروع کرده شما کجای کارید؟

اگر می خواهید دشمنی کنید بروید دقیقاً به جای این که فحاشی کنید. مطالعه کنید و به ببینید که در همان امریکا جوان با هر گونه استعدادی فقط تا مرز خطی که از قبل برایش ترسیم کرده اند می تواند جلو بیاید. و ارزشش دقیقاً تا حدی است که بازدهی اش برای سیستم آن را معین می کند و نه بیشتر. بروید و ببیند سقوط انسانیت را تا مرحله ابزار بودن و درست بسان عضو از گلّه های بزرگ و مرفه انسانی بودن تا به کجاها که گسترش نداده اند؟ و چشم هایتان را باز کنید و ببینید و دریابید که همین امروزه این جهان غرب چقدر نابسامانی دارد؟ چقدر استیصال دارد و از همه مهمتر چقدر سرگشتگی روحی دارد. و آن وقت اگر این نقاط ضعف را به



دقت بررسی کردید و در مقابل نیروی عظیم غیرقابلش را هم پذیرفتید تازه امکاناً که نه قطعاً راه و چاره‌های عملی و درست را برای حفظ منافعمان برای حفظ هویتمان و برای حفظ استقلالمان پیدا خواهیم کرد نه این که فقط به این بسنده کنم که اگر این طرف و آن طرف دنیا چهار نفر در خیابان بر علیه امریکاتظاهرات کردند، برق‌شان قطع شد. دو جا هوشان کردند، شادی کنم و تصور کنم که کار تمام است. این‌ها فقط بازی‌های کودکانه و دلشادی‌های کاذب است...

این‌ها همان محاسبات سرا پا غلط و عدم شناخت صحیح است که همه‌اش ریشه در همان "جزماندیشی" دارد و لاغیر... و تازه یادمان نرود که این شیفتگی و دگماتیسم يك روی خطرناك ديگر هم دارد که علی‌رغم "محو شدن"ها اگر به هر دلیلی تکرار می‌کنم به هر دلیلی انسان دگم آن‌طرف مرز فکریش رفت و آن را زیر پا گذاشت آن‌چنان از طرف دیگر غش می‌کند که به قول معروف شمر هم جلو‌دارش نیست.

یادم می‌آید در آن سال‌های نه چندان نزدیک با مردی متین و مذهبی میان‌سال‌ی آشنا شدم که گویا به دلیل چرخش زمانه مغازه عطاریش را در یکی از شهرستانها رها کرده بود و با این استدلال که به او گفته بودند تکلیف است، و یا شاید هم خودش احساس خود مکلف‌بینی کرده بود آمد و در رأس يك شرکت بزرگ چند صد نفری قرار گرفت شد مدیر ارشد. با چند و چونش اصلاً کاری ندارم، ولی حادثه‌ای را که می‌خواهم شرح بدهم و خودم هم هیچوقت یادم نمی‌رود، این که از فضای روزگار این مرد را برای اولین بار به عنوان سرپرست يك هیئت مدیریتی برای مدت کوتاهی به مأموریت اداری يك کشور اروپایی فرستادند. چشمتان روز بد نبیند که به هنگام بازگشت واقعاً دردناك بود که این بی‌گناه بی‌نوا در عرض فقط چند روز این چنین زیر و زیر شده بود. تمامی افکارش را که ده‌ها سال آن‌ها را فقط به صورت جزمی و نه استدلالی پذیرفته و با آنها زندگی کرده بود، همه را به یکباره زیر سؤال برده بود. همه چیزش را به هم ریخته بودند، خردش کرده بودند و ما هم به جای سرزنش کردن یادمان نرود که تازه اینگونه آدم‌ها از نوع انسان‌های صادق و ساده‌ای هستند که قدرت کتمان افکارشان را ندارند، و الا کم نداشتیم از همین فرهیختگانی! که به دیار دوستان رفتند و دیدند آنچه که باورشان نمی‌شد، ولی به روی خودشان نیاوردند تا مبادا مانع شوند که آیندگان و نسل‌های بعدی به همان راه کشیده نشوند. به خاطرات پراکنده شیفتگان چندین سال گذشته اردوگاه چپ که اضطرراً به بهشت موعود! پناهنده شدند نگاه بی‌فکند. مگر این نگویند بخت‌ها به هنگامی که مرزهای کشور را پشت سر می‌گذاشتند حتی یکی در صد در مخیله‌شان می‌گنجید که ممکن است به چنین روزی بیفتند؟ آیا به خیالشان هم خطور می‌کرد؟ به بخش کوتاهی از یکی از عناصر صادق یکی از جریان‌ات چپ توجه کنید:

"رفقای توده‌ای داشتیم که پس از عبور از مرز آن‌ها را روانه زندان و اردوگاه‌های کار اجباری کردند. اما بعد از گذشت یکسال و نیم در زندان و شکنجه روحی و جسمی، هنوز در اردوگاه به‌دور از چشم مأموران جلسه حزبی می‌گذاشتند و در این جلسات به این نتیجه می‌رسیدند که بی‌شک مقامات شوروی دارند اعتقاد و استحکام آن‌ها را آزمایش می‌کنند! (۱) - ببینید که عمق فاجعه دگماتیسم تا به کجاها که نمی‌رود؟ - در واقع این مادر شکنجه‌هاست که تو عاشق نظامی‌باشی و در عین حال زندانی همان نظام لعنتی یعنی که زندان در زندان...

والسلام

(۱) خانه دانی یوسف، نشر قطره، ص ۹۶.



کودتا و وصایای دکتر محمد مصدق

محمدعلی موحد

جمع‌بندی اوضاع در آستانه کودتا

چنان می‌نمود که مصدق بر مخالفان خود فایق آمده و آنان را سر جای خود نشانده است. همه‌پرسی همچنان که او می‌خواست در سر کشور انجام گرفته و نظر دولت در خصوص انحلال مجلس هفدهم تأیید شده بود. با انحلال مجلس نمایندگان مخالف‌مصلوبیت پارلمانی خود و نیز تربیون آزادی را که برای حمله به مصدق در اختیار داشتند از دست داده بودند و دولت از این پس می‌توانست بی‌دغدغه خاطر سیاست خود را دنبال کند. اگر چه دولت نتوانسته بود گزارش هیئت هشت نفری را به تصویب مجلس برساند اما شاه گفته بود که مفاد آن را قبول دارد و عملاً آن را به کار خواهد بست. شاه املاک سلطنتی را هم بر وفق نظر دکتر مصدق به دولت بازگردانیده بود. دادگاهی که به محاکمه مسؤولان حمله به خانه نخست‌وزیر در ماجرای نهم اسفند ۱۳۳۱ می‌پرداخت کار خود را به پایان رسانیده و رأی به مجازات مجرمان صادر کرده بود. کشف جسد سرلشکر افشار طوس و پرده برداشتن از توطئه ناجوانمردانه‌ای که به قتل فجیع او انجامید توفیقی برای دولت بود که دست دکتر مصدق را در مبارزه با مخالفان سیاسی و افسران ارشد بازنشسته قوی‌تر می‌کرد. اینک پرونده محاکمه متهمان در جریان بود. برخی از آنان وکلای مدافع خود را معرفی کرده بودند و برخی دیگر برای مطالعه در این باب مهلت خواسته بودند و با تقاضای آنان موافقت شده بود.

مصدق اختیارات قانون‌گذاری را که از مجلس هفدهم گرفته بود همچنان داشت و به‌رغم آن که مجلس منحل می‌شد او همچنان می‌توانست از اختیارات خود برای تصویب لوایح قانونی استفاده کند و طرح‌های خود را به جریان اندازد. از مرداد ماه ۱۳۳۱ تا مرداد ماه ۱۳۳۲ مصدق هیچ‌گاه از درگیری با مخالفان فراغت نیافت و تقریباً تمام روزهای او در سال ۱۳۳۱ به بحث‌های طولانی با لوی هئدرسن و بررسی پیشنهادهای و تهیه طرح‌های متقابل در زمینه نفت سپری شد. با این همه، دستاورد اختیارات او بسیار قابل ملاحظه بود و ما در این باره باز سخن خواهیم گفت.

در زمینه نفت حالا دیگر مذاکرات رسمی به پایان آمده بود. تا اینجا نه بریتانیا حاضر شده بود که با مصدق کنار آید و نه آمریکا حاضر شده بود جانب بریتانیا را رها کند. در محدوده شرایط موجود هر دو طرف حرف آخر خود را زده بودند؛ هم بریتانیا و آمریکا و هم مصدق. بریتانیا تمام کوشش خود را برای محکومیت ایران در مراجع بین‌المللی به کار زده و راه به جایی نبرده بود. شورای امنیت‌رسیدگی به شکایت بریتانیا را موکول کرده بود به اعلام رأی دیوان لاهه، و دیوان لاهه با اعلام عدم صلاحیت راه بر روی شورای امنیت نیز فرو بسته بود. بریتانیا هنوز می‌توانست در مراجع ملی به مصاف ادامه دهد. شرکت نفت انگلیس و ایران مدعی بود که خرید نفت از مصدق به منزله خرید مال دزدی است و مال دزدی را در هر کجا گیر بیاید ممکن است توقیف کرد و جلوی نقل و انتقال آن را گرفت. انگلستان یک بار موفق شده بود نفت‌کش موسوم به روزمری را که محموله‌ای از نفت ایران را به ایتالیا می‌برد به بندر عدن بکشاند و در آنجا توقیف کند. عدن در آن زمان تحت‌الحمایه انگلستان بود و قاضی انگلیسی به نام کمپبل که تصدی دادگاه عدن حداکثر بهره‌برداری را کرد تا خریداران نفت را بترساند و از معامله با ایران باز دارد. اما صولت آن رأی با صدور رأی عدم صلاحیت دیوان لاهه تا اندازه‌ای در هم‌شکست. از آن گذشته تمام نفت‌کش‌ها را که ممکن نبود به بندر عدن بکشاند و به سرنوشت روزمری دچار گردانند.



شرکت نفت انگلیس و ایران ناچار بود که بخت خود را در دادگاه‌های کشورهای مستقل نیز بیازماید و در اینجا بود که تیر آن شرکت به سنگ می‌خورد. دادگاه‌های ونیز و سایر بنادر ایتالیا گرچه نخست با توقیف محموله نفت‌کش‌ها موافقت نمودند اما در رسیدگی ماهوی ادعای شرکت نفت انگلیس و ایران را ناروا دانستند و قرار توقیف را فسخ کردند. شرکت نفت انگلیس و ایران درخواست پژوهش کرد که می‌بایست در دادگاه رم رسیدگی شود. ماجرا در مورد محموله‌هایی هم که به بنادر ژاپن رسیده بودند تکرار شد و دادگاه توکیو ادعای شرکت نفت انگلیس و ایران را مردود شناخت و محموله‌ها را آزاد کرد.

مصدق می‌گفت که صلاحیت رسیدگی به ادعای شرکت سابق (شرکت نفت انگلیس و ایران) با دادگاه‌های ایران است. عدول از دادگاه صالح و مراجعه اختلاف به یک مرجع داوری محتاج توافق طرفین دعوی بود و مصدق حرفی نداشت که چنین توافقی بکند و قال مشکل غرامت با

ارجاع آن به یک هیئت بی‌طرف و قابل اعتماد کنده شود، اما بریتانیا می‌خواست قرارنامه داوری را طوری تنظیم کند که هیئت داوری از چارچوب آن نتواند خارج شود و راهی جز تأمین منظور بریتانیا نداشته باشد. بریتانیا حتی حاضر نشد که پرده از خواسته خود بردارد و بگوید چه مبلغی به عنوان غرامت مطالبه می‌کند.

دکتر مصدق برای این که موضع خود را به لحاظ دعاوی متقابل ایران روشن گرداند کمیسیونی از مشاوران حقوقی تشکیل داد که دکتر عمید رئیس دانشکده حقوق و دکتر علی‌شایگان و دکتر کریم سنجابی و دکتر محمدحسین علی‌آبادی و دکتر عبدالحسین علی‌آبادی از استادان آن دانشکده و دکتر خوشبین و ارسلان خلعتبری و لسانی و صدر از حقوقدانان خارج‌دانشگاه در آن کمیسیون عضویت داشتند. مهندس حسینی نیز عضو کمیسیون بود تا توضیحات لازم را در اختیار مشاوران حقوقی بگذارد. حسینی به عنوان یک شاهد غیرحرفه‌ای در یک ارزیابی سردستی از توانایی‌های اعضای کمیسیون می‌گوید:

ارسلان خلعتبری به نظر من از همه ضعیف‌تر آمد. برای این که حرف‌های نامنظم غیرمنطقی می‌زند و لسانی ابتدا قابل نسبت با او نیست. علی‌آبادی ما (مقصود عبدالحسین علی‌آبادی است) دقیق و محمدحسین خیلی متدبک و دکتر خوشبین با نظم فکری قابل ملاحظه و دکتر عمید هم فکر کردن منظم را علاقه دارد.

کمیسیون کار خود را تا اوایل مرداد سال ۱۳۳۲ تمام کرد و گزارش آن را برای مصدق فرستاد. گفته شد که نظر کمیسیون جنبه مشورتی دارد و نخست‌وزیر شخصاً راهی را که باید برای اقامه دعوی علیه شرکت سابق در محاکم ایران پیش گرفته شود انتخاب خواهد کرد.

وصایای مصدق و پایان ماجرا

به منظور هدایت نسل جوان می‌خواهم از روی یک حقیقتی پرده برگیرم و آن این است که در طول تاریخ مشروطیت ایران این اولین بار است که یک نخست‌وزیر قانونی مملکت را به حبس و بند می‌کشند و روی کرسی اتهام می‌نشانند. برای شخص من خوب روشن است که چرا این طور شده... به من گناهان بسیاری نسبت داده‌اند ولی من خود می‌دانم که یک گناه بیش‌تر ندارم و آن این است که تسلیم تمایلات خارجیان نشده و دست آنان را از منابع ثروت ملی کوتاه کرده‌ام.



آخرین دفاع دکتر مصدق

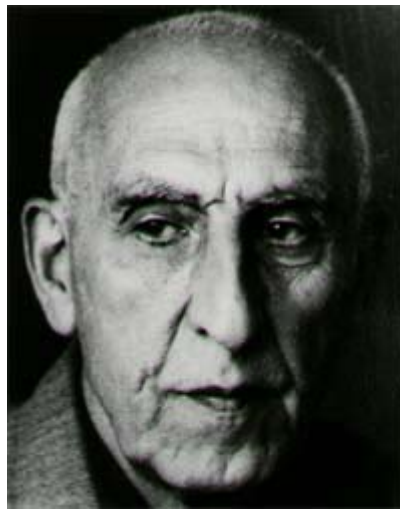
آنچه گذشت داستان دادگاه بدوی بود که اکنون به واپسین مراحل خود رسیده بود و رئیس دادگاه می‌کوشید تا کار را یکسره کند و خود را از شر پرونده خلاص گرداند. مصدق اما کوتاه نمی‌آمد و می‌خواست از اندک فرصتی که دارد بیشترین استفاده را بکند. مصدق با مهارت تمام از چنبر محدودیت‌هایی که رئیس دادگاه بر سر راه او می‌تراشید سر بر می‌کشید.

هر چه هست رئیس دادگاه ناچار شد که آخر سر به دکتر مصدق اجازه بدهد و او به هر طریقی بود سخنانی را که می‌خواست گفت. دکتر مصدق در آخرین دفاع يك بار دیگر به جریان ناخواسته‌ای که به نخست‌وزیری او انجامید اشاره کرد:

اشخاص مخالف با ملی شدن نفت می‌خواستند قبل از این که ۹ ماده اجرائیه به تصویب مجلس برسد دولت آقای حسین علا استعفا دهد و شخص معهودی را روی کار بیاورند که تمام کارهای راجع به ملی شدن نفت را از بین ببرد و خنثی کند. این جانب به محض اطلاع از این تصمیم ۹ ماده را از تصویب کمیسیون نفت گذرانیدم ولی قبل از این که در مجلس تصویب شود دولت علا استعفا داد و

نظر اعلیحضرت این بود که شخص معهود دولت را تشکیل دهد و مخصوصاً همان ساعتی که مجلس رأی تمایل می‌داد شخص معهود در پیشگاه همایونی بود برای این که وکلا در رأی تمایل تکلیف خود را بدانند.

مقصود مصدق از "شخص معهود" سیدضیاءالدین طباطبایی بود که ما تفصیل آن داستان را در دفتر اول خواب آشفته نفت آورده‌ایم.



چنین تصور می‌کردند که به دو جهت عمر دولت این جانب زیاد نخواهد بود: اول این که بدون عواید نفت دولت نمی‌تواند مدت زیادی دوام کند. دوم، دولت ایران مجبور خواهد شد که در مراجع بین‌المللی حاضر شود و جواب بدهد. به محض این که در آن مراجع شکست خورد قهراً افکار عامه ایران با او مخالف می‌شوند و بالتیجه از بین می‌رود.

اما آن اقدامات به جایی نرسید و دیدند که "اگر به دولت مجال داده شود تدریجاً وضعیت اقتصادی ایران طوری خواهد شد که بدون عواید نفت هم کار مملکت بگذرد."

در اینجا دکتر مصدق اشاره کرد که پول نفت بالمآل باز برمی‌گردد به کشورهای غربی و در کیسه آن‌ها ریخته می‌شود و مثلی آورد که کسی می‌خواست سیاهی را به غلامی بخرد. از او پرسید: قیمت تو چند است؟ هزار



دینار. او گفت: خریدم و هزار دینار داد و آنگاه گفت: العبد و ماییده لمولاه (برده و دارایی برده از آن صاحب برده است)؛ هم غلام را تصاحب کرد و هم هزاردیناری را که به او پرداخته بود.

سه عامل مهم سقوط مصدق

دکتر مصدق گفت: سه مسئله مهم برای او مطرح بود و در سقوط او مؤثر افتاد:

اول آن که اگر ایران از پای در نمی‌آمد "سایر کشورهای نفت‌خیز هم تدریجاً از آن درس‌می‌گرفتند و این کار برای دولی که از نفت آن‌ها استفاده می‌کنند ضرر داشت". دکتر مصدق با ملاحظه این نکته فکر می‌کرد که دولت‌های غربی نمی‌گذاشتند اختلاف با ایران سالیان دراز ادامه‌یابد و آخر سر "مجبور بودند که قضیه را با ما حل کنند."

دوم، "عقیده من این بود که ما عملاً جزو بلوک غربی هستیم ولی رسماً نباشیم بهتر است. از نظر وضعیت جغرافیایی مصلحت ایران در این است که بی‌طرفی خود را حفظ کند". مصدق بر آن بود که اگر شوروی بخواهد به ایران حمله کند دولت‌های غربی در وضعی نیستند که پیش از وقوع چنان حمله‌ای به ایران کمک نظامی بکنند و جلوی آن حمله را بگیرند "در این صورت چه قبل وقوع جنگ ما جزو بلوک غربی باشیم چه بعد از اعلان جنگ، هر دو مساوی است." اومی‌گفت:

بلوک شرق و غرب به منافع و مصلحت ملل کوچک توجهی ندارند... اگر جنگی در گرفت هر يك از دو بلوک که فاتح شوند دول کوچک را تحت نفوذ خود قرار می‌دهند و فقط فایده‌ای که از بی‌طرفی عاید ما می‌شود حفظ نفوس و جلوگیری از عواقب وخیمی است که در هر جا جنگ روی داده آنجا با خاک یکسان شده است.

سوم، مصدق معتقد بود که پیش از تجدید روابط با انگلستان می‌بایستی به موجب قراردادی "اصولی برای روابط آتیه دولتین تدوین شود که طرفین آن اصول را رعایت کنند و تمام اختلافات ناشیه از ملی شدن صنعت نفت و تأدیه غرامت به کلی حل شود."

مصدق گفت:

این سه مسئله ایجاب می‌کرد که دولت این جانب سقوط کند... این جانب، چه از نظر قانون، چه از نظر صلاح مملکت، نخواستم که دست از کار بکشم و می‌خواستم قضیه نفت را که بسیاری تشنه حل آن بودند شرافتمندانه حل کنم و به فرض آنکه نمی‌خواستند قرارداد شرافتمندانه‌ای با دولت این جانب منعقدکنند وضعیات اقتصادی مملکت طوری شود که بدون عواید نفت مملکت بتواند روی پای خود بایستد.

وداع مصدق

دکتر مصدق در پایان سخنان خود گفت:



از آنچه برایم پیش آورده‌اند هیچ تأسف ندارم و یقین دارم وظیفه تاریخی خود را تا سر حد امکان انجام داده‌ام. من به حس و عیان می‌بینم که این نهال‌برومند در خلال تمام مشقت‌هایی که امروز گریبان همه را گرفته به ثمر رسیده‌است و خواهد رسید. عمر من و شما و هر کس چند صباحی دیر و یا زود به پایان می‌رسد ولی آنچه می‌ماند حیات و سرافرازی يك ملت مظلوم و ستمدیده است. آن مرد گفت که من و اقدامات دولتم سبب شد که آبروی ایران و ایرانیان در انظار خارجیان ریخته شود و لابد الان که من و همفکران و همکاران

مرا به نام مجرم و خائن و جانی می‌نامند و روی کرسی اتهام می‌نشانند آبروی ریخته باز می‌گردد!... از مردم رشید و عزیز ایران، زن و مرد، تودیع می‌کنم و تأکید می‌نمایم که در راه هر افتخاری که قدم برداشته‌اند از هیچ حادثه‌ای نهراسند و یقین بدانند که خدا یار و مددکار آنها خواهد بود.

مصدق در دادگاه تجدیدنظر

بدین گونه دور اول یا ماجرای محاکمه در دادگاه بدوی نظامی به پایان رسید و دور دوم یعنی جریان دادگاه تجدیدنظر آغاز شد. لایحه دفاعیه مصدق در دادگاه تجدیدنظر نظامی منقسم بر دو فصل و هر فصل آن بر چند بخش بود. در قسمتی از فصل اول ایراد به نقایص پرونده و در بخش دیگر ایراد بر صلاحیت دادگاه مطرح شده بود. فصل دوم لایحه خود بر سه بخش بود. بخش اول مشتمل بر گزارش مصدق از وقایع شب ۲۵ مرداد، بخش دوم اعتراض به حکم دادگاه بدوی، و بخش سوم توضیحاتی درباره سقوط دولت خود...

رئیس دادگاه از مصدق پرسید که لایحه را می‌خواند یا تسلیم دادگاه می‌کند؟ مصدق فوراً پاسخ داد: "اختیار دارید قربان، تقدیم دادگاه کنم که کسی از آن اطلاع نخواهد یافت. می‌خوانم، بعد تقدیم دادگاه می‌کنم."



مصدق این بگفت و پیش از آن که به خواندن لایحه بپردازد پنج نسخه آن را برای مخبرین جرایم که در پشت جایگاه متهم نشسته بودند پرتاب کرد. معلوم بود که دادگاه از مهار او عاجزاست. در همان آغاز که مصدق از جای خویش برخاست درگیری‌ها میان او و رئیس محکمه شروع شد. رئیس می‌خواست او را از ورود در مطالبی که آنها را خارج از موضوع می‌دانست بازدارد. پس از بگو مگوها باز رئیس مجبور شد سپر اندازد و مصدق فرصت یافت تا آنچه را که می‌خواهد بگوید. ایرادها و اعتراض‌های او همان بود که در دادگاه بدوی مطرح کرده بود منتها قانون به او اجازه می‌داد که آنچه را در مرحله اول رسیدگی گفته بود در مرحله تجدیدنظر هم بگوید تا بار دیگر دادگاه درباره آن تصمیم بگیرد.



کودتا بود یا نبود؟

از جمله جالب‌ترین بخش‌های دفاعیه دکتر مصدق بحث درباره کودتای ۲۵ مرداد بود که چنین گفت:

هر عمل نظامی که سپاهیان آن را به منظور تغییر رژیم یا سقوط دولت مرتکب شوند آن را کودتا گویند. اگر کودتا نبود بر طبق کدام حکمی از مقامات صالحه دو وزیر و يك نماینده مجلس را در شمیران (در خانه‌های خود) دستگیر و مضروب نموده از آنجا بدون لباس و کفش به سعدآباد و از سعدآباد به شهرآوردند و چون دیدند که ستاد ارتش به تصرف همکارانشان در نیامده مجدداً آنها را به سعدآباد برده و در آنجا بازداشت کردند. چرا سیم تلفن ستاد ارتش را باپادگان گارد شاهنشاهی در باغ شاه و سیم تلفن اشخاصی که بازداشت کردند قبل از این که دستگیر شوند قطع نموده و چرا تلفن خانه بازار را اشغال نمودند؟

چرا با يك عده افراد مسلح به شصت تیر و زره‌پوش برای دستگیری من آمدند... کودتای شب ۲۵ مرداد بر طبق پیشنهاد شماره ۱۰۴۸۷۰ مورخ اول شهریور ماه ۱۳۳۲ تیمسار دادستان فرماندار نظامی تهران به تیمسار سپهبدزاهدی که رونوشت آن در جلسه نهم آذر ماه تسلیم دفتر دادگاه بدوی شده يك کودتای مسلم و حقیقی بوده...

در سندی که دکتر مصدق از آن یاد کرد فرماندار نظامی تهران پیشنهاد کرده بود که برای سرهنگ فتح‌الله لیتکوهی پاداش و ارتقاء مقام منظور شود. در این نامه خطاب به زاهدی نوشته شده بود که لیتکوهی:

(1) در وقایع ۹ و ۱۰ اسفند ماه ۳۱ در تظاهرات به نفع شاه و حمله به خانه دکتر مصدق شرکت داشته به اتهام حمله به خانه دکتر مصدق مورد تعدی قرار گرفته و غیاباً قرار نامبرده صادر و متواری بوده.

(2) در مدت از ۶ الی ۱۰ اسفند سال ۳۱ الی کودتا در قم به نفع شاهنشاه و دولت جناب عالی انجام وظیفه نموده‌اند.

(3) در کودتا از بیست و پنجم الی مرداد سال جاری در دو کودتا در اجتماعات، چه قم و چه شهر تهران، رل مهمی را در واژگون کردن حکومت دکتر مصدق داشتند.

(4) از ۲۵ مرداد ۳۲ الی اکنون نیز مأموریت‌های خاص چه در قم، چه در تهران در مورد جناب آیت‌الله بروجردی و ابوالفضل تولیت با دستور این جانب با موفقیت انجام داده است.

دادگاه بدوی وقایعی را که فرماندار نظامی رسماً کودتا خوانده و برای یکی از دست‌اندرکاران آن تقاضای تشویق و ارتقای رتبه کرده، کودتای ادعایی خوانده بود.

رئیس گفت: "آقای دکتر، آقای دکتر، این مطالب مربوط به ما نیست. ما با کودتا کاری نداریم.





شما آنچه راجع به صلاحیت دادگاه مورد نظران می باشد بفرمایید."

مصدق پاسخ داد:

شما نمی گذارید. شما نمی خواهید من حرفم را بزنم... آقای تیمسار، بی جهت خودتان را معطل نکنید. من باید از خودم دفاع کنم. من باید مطالب خود را بگویم. شما نخواهید توانست مرا وادار کنید که بگویم توبه کردم. خیرآقا، خیر آقا، به خدا من تا شاهرگم بجنبد برای وطنم فداکاری می کنم. من از این تشریفات باکی ندارم...

دادگاه قرق است

جلسه دوم دادگاه تجدیدنظر با اعتراض دکتر مصدق آغاز شد:

دکتر مصدق... من در وضعی واقع شده ام که از هر خان بگذرم خان دیگری جلو من هست. این که فرمودید تماشایان برخلاف انتظامات کاری نکنند سالبه به انتفاء موضوع است. دادگاه عملاً سری است. تماشای نیست که رئیس این طور توصیه بفرمایند. دادگاه قرق است. و قرقچیان نگذاشتند اشخاص صندلی های دادگاه را تصرف کنند...

رئیس... ده دقیقه قبل به منشی دادگاه تذکر دادم که اگر اشخاصی نتوانسته اند کارت بگیرند و اکنون در مقابل در ورودی منتظر هستند به آنها کارت داده شود. من با این بی طرفی در انجام وظیفه سربازی خود عمری را گذرانده ام. نهایت بی انصافی است که چنین نسبتی را می دهید... صراحتاً عرض می کنم که هر گونه اعتراضی دارید، هر چند ساعت که میل دارید بیان کنید، به هیچ وجه جلوی سخن سر کار گرفته نمی شود. صریحاً باز تکرار می کنم آزادی گفتار دارید. هر چه می خواهید بگویید و هر قدر که بگویید و هر چند روز که طول بکشد بنده و تمام هیأت دادرسان حاضریم با نهایت صبر و حوصله گوش کنیم. فقط تذکری که دادم این بود که به هیچ کس نباید اهانتی بشود...

دکتر مصدق... من قضایا را عرض می کنم. قضایا که اهانت نیست. من هرگز به کسی اهانت نمی کنم و از این که بین فرمایشات شما مطلبی گفتم خیلی خجل هستم. حق این بود که حرفی نزنم. اینجا جای مشاجره و جای حرف های بی منطق نیست... من در هفت خانی هستم، یکی از آن هفت خان دادگاه است. هفت خان دوم روزنامه هاست. وقتی که می گوید دادگاه علنی است باید مذاکرات متهم در روزنامه ها نوشته شود. تحریف نشود، تحریف غیر از جعل است. تحریف یعنی قسمتی از نطق را ننویسند و یا قسمتی به نطق اضافه کنند...

رئیس این مربوط به بنده است؟... شما مرد قانون و با سابقه در مجلس شورای ملی هستید. انصاف بدهید این اعتراضات شما وارد است که به رئیس دادگاه بفرمایید من اعتراض دارم چون در جراید سخنان مرا منتشر نمی کنند، من لایحه دفاعی خود را نمی خوانم؟!

دکتر مصدق... من وظیفه ای دارم که در دادگاه از خود دفاع نمایم. وظیفه دیگر این است که در جامعه مرا متهم نکنند و افکار جامعه را بر من مشوش و پریشان نکنند. من همان روز با اجازه شما لایحه ای قرائت کردم. برای این که از هرگونه سهو و اشتباه تندنویسان مصون بماند با حالت ناتوانی چهار نسخه حاضر کردم به خط خودم که یکی تسلیم دادگاه شد و سه تا هم به مخبرین دادم که مورد اعتراض واقع شدم و امروز سرکار سرهنگ فرخ نیا به من اظهار نمود شما اگر لویحی دارید شایسته نیست که مستقیماً خود با نویسندگان جراید در دادگاه مذاکره کنید. شما لایحه خودتان را بدهید به من، که من به آنها بدهم...



نمی‌خواهم روی این مرد را ببینم

دکتر مصدق... من میل نداشتم که روی این مرد را ببینم... او در همین دادگاه، در آن روزی که نمی‌خواستم به دادگاه بیایم گفت من شما را دست‌بند می‌زنم و از محل خود به دادگاه می‌آورم... او خیال می‌کرد من با این حرف‌ها از میدان در می‌روم. خیال‌کرد من بچهای هستم که از دست‌بند فرار می‌کنم. در حالی که اشتباه کردم آن روز به دادگاه آمدم که او به دست من دست‌بند نزد. افتخار و حیثیت من این بود که این مرد به دست من دست‌بند بزند. ای آقا، من برای مرگ حاضر شدم. این گفت که من آدمی هستم که دکتر مصدق را آوردم و دستگیر کردم و زندانی کردم. اونمی‌داند که مرا سیاست خارجی به زندان آورده و او که قادر نبود کسی را دستگیر کند، حتی پشه‌ای را دستگیر کند. و برخلاف قوانین هزار رفتار غلط کرد و خیال‌می‌کند در اینجا نعره که می‌کشد در پشت این میله [اشاره به میکروفن]...

این مرد [اشاره به دادستان] می‌گوید من در زندان مجرد توانستم اسنادی تهیه‌کنم و در این دادگاه تقدیم کنم. این‌ها را از کجا توانستم به دست آورم؟ چه کسانی به من دادند؟ آن‌هایی که وطن خود را به جلو بردند، آن‌هایی که استقلال و آزادی مملکت را در نظر دارند، به هر وسیله‌ای بود به من دادند... که من از منافع وطنم دفاع کنم، محکوم نشوم. زیرا آن‌ها خوب می‌دانند محکومیت من، که از وطنم دفاع می‌کنم، محکومیت وطنم می‌باشد و این مرد [اشاره به دادستان] خیال کرد با چهار تا نعره همه حرف‌های او درست است... تو چه هستی؟ [اشاره به دادستان] تو یک آلتی هستی که داری می‌رقصی. آقا، وقتی می‌گویند محاکمه، محاکمه جریان دادگاه و خارج از دادگاه است. من وقتی حرف بزنم و کسی نشنود، نطق مرا تحریف کرده‌اند. وقتی فهمند من چه حرف زده‌ام آن وقت اجازه‌شما را باید در کوزه بگذارم و آب آن را بخورم...

متهم در تمام دنیا مترادف است با محترم، یعنی آزادی و جان و همه چیز او را احترام می‌کنند آقا...

دو جور دولت داریم

دادستان در بیانات خود گفته بود مصدق چند روز پیش نامه‌ای به عنوان "جناب آقای وزیر دفاع ملی" نوشته و حالا در اینجا خودش را نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی می‌داند و دولت و دادگاه را غیرقانونی می‌خواند. مصدق در پاسخ گفت:

دو جور دولت داریم: یک دولت قانونی و یک دولت عملی، دولت عملی مالیات می‌گیرد، تبعید می‌کند، همه کار می‌کند. من اگر به ریاست دادگاه نوشتم غیرقانونی، من دادگاه را غیرقانونی دانستم. شما رئیس هستید، باشید. اما اگر به وزیر دفاع ملی می‌نوشتم وزارت دفاع ملی غیرقانونی، وزارت دفاع ملی که غیرقانونی نیست. این وزارت را خود من به وجود آوردم. به دولت ای‌کس نمی‌گویند دولت نیست. اما کارش کار قانونی نیست... اگر من وزیر دفاع ملی شرحی نوشتم دلیل برای این نیست که خودم وزیر دفاع ملی نباشم. من هستم، می‌خواهید قبول کنید، می‌خواهید قبول نکنید. موضوع رفتار من این بود که اگر به انحلال مجلس معتقد نیستید رأی به انحلال آن ندهید و اگر به دولت معتقد هستید رأی به انحلال مجلس بدهید. دو میلیون و یکصد و پنجاه هزار نفر که در هیچ یک از ادوار تقنینیه سابقه نداشت رأی به انحلال مجلس دادند. در هیچ یک از ادوار تقنینیه عده رأی دهندگان از یک میلیون و چهارصد هزار نفر تجاوز نکرد. حالا این مرد می‌گوید من آدمی هستم که دکتر مصدق را آوردم و حبس کردم و زنجیرش کردم. ماشاءالله [خنده حضار] این مرد چه کاره است که دولت را از بین ببرد. این دولت را می‌گویند ملی...

شما باید اجازه بدهید که عرایض و دفاع من در خارج منتشر شود و این مرد هر چه می‌خواهد بر اتهام من بگوید نوشته شود. آن حکمی که شما در این شرایط علیه من صادر کنید روی سرم می‌گذارم. صریحاً عرض می‌کنم اگر لایحه‌ای که من در این دادگاه قرائت کردم منتشر شد (اگر روزنامه‌ها می‌گویند نمی‌توانیم منتشر کنیم پولش را می‌دهم. لوایح را منتشر کنند، مذاکرات جلسه را منتشر کنند) فردا یا پس فردا می‌آیم اینجا از خودم دفاع می‌کنم. اگر نشود من به تصمیمی که گرفته‌ام عمل می‌کنم. این دادگاه دادگاه سری است یعنی



کسی نمی‌فهمد که در آنچه گفته‌اند... من در يك دادگاه حرف بزنم و کسی نفهمد چه گفته‌ام این خیانت به مملکت است... روزنامه کارش این است که پول بگیرد و چاپ بکند. لایحه مرا چاپ بکنند پولش را می‌دهم.



"این مرد" "این مرد" شایسته نیست

رئیس در پاسخ گفت:

... به کنایه فرمودید که دادگاه تضییقاتی برای مخبرین و خبرگزاران از لحاظ انتشار و درج بیانات شما در جراید به عمل آورده. این موضوع را قویاً تکذیب می‌کنم. بیست خبرنگار در این دادگاه حضور دارند. نه از طرف من و نه از طرف همکارانم کوچک‌ترین دستوری و اظهاراتی که مؤید ادعای شما باشد داده نشده و نخواهد شد. خبرنگاران آزاد بوده و آزاد هستند آنچه در این دادگاه گفته می‌شود یادداشت کنند و هر نوع میل دارند آن‌ها را منتشر کنند... وظیفه ما این است که به آقایان متهمین و وکلای مدافعشان آزادی، آزادی مطلق در گفتار، دفاع و بیان خودشان بدهیم... می‌توانید هر چه برای دفاع خود مفید و مؤثر می‌دانید با رعایت نزاکت [دکتر مصدق: کاملاً صحیح است] نباید به دادستان در يك دادگاه رسمی که از طرف ارتشداران فرمانده تشکیل می‌شود مکرر در مکرر، به‌طور تحقیر "این مرد" خطاب کنند... تیمسار دادستان ارتش دارای عنوان مشخص هستند. من به هیچ کس اجازه نمی‌دهم عنوان هیچ کس را ادا ننماید. کلمه "این مرد"، "این مرد"، شایسته جناب عالی که سمت نخست‌وزیری را داشته‌اید و قانون‌گذار بوده‌اید و چندین دوره به نمایندگی مجلس انتخاب شده‌اید نیست و نباید عنوان شود.

از این به بعد به ایشان مرد نمی‌گویم

جواب این اعتراض رئیس را دکتر مصدق چند روز بعد داد:

ریاست دادگاه در یکی از جلسات به من اعتراض فرمودند که چرا من که يك زندانی هستم به يك تیمسار دادستان گفته‌ام آن مرد. من از این اظهار هیچ وقت نظر توهین نداشته‌ام. من می‌بایست به ایشان می‌گفتم دادستان غیرقانونی و چون این عبارت خارج از نزاکت بود در دادگاه قبلی و این دادگاه اکتفا به گفتن "آن مرد" کردم، مرد کلمه‌ای است فارسی ردیف رجل عربی؛ رجل یعنی شخص مهم... اگر حالا اشتباه کرده‌ام که مرد خطاب کرده‌ام از این به بعد به ایشان مرد نمی‌گویم. [خنده شدید حضار و اخطار رئیس]



رأی مخالف سرتیپ نوتاش

دادگاه تجدیدنظر نظامی پس از نه جلسه در تاریخ ۲ اردیبهشت ۱۳۳۲ قرار صلاحیت خود را صادر کرد. قرار صلاحیت، برخلاف انتظار، به اتفاق آرا صادر نشده بود بدین معنی که یکی از دادرسان ایرادهای متهمان را وارد و قابل قبول می‌دانست. این دادرس سرتیپ نوتاش بود. نوتاش در رأی بسیار مختصر خود صلاحیت دادگاه را از دو جهت مخدوش دانست: اول از جهت عدم رعایت مواد ۲۲ و ۲۴ قانون دادرسی و کیفر ارتش و نیز از جهت عدم رعایت ماده ۲۷ همان قانون و دوم از جهت عدم رعایت مفاد اصل ۷۹ متمم قانون اساسی.

نوتاش حضور آزموده را که در دادگاه بدوی به عنوان دادستان شرکت کرده بود و اکنون در دادگاه تجدیدنظر نیز با همان عنوان مشارکت داشت با مقررات قانون دادرسی و کیفر ارتش منافی می‌دانست. همچنین وی استدلال اکثریت دادگاه را مبنی بر این که محاکم نظامی بر وفق اصل ۸۷ متمم قانون اساسی تابع "قوانین مخصوص" هستند و حضور هیأت منصفه در این قوانین پیش‌بینی نشده است، قانع کننده نمی‌دانست و بر آن بود که مقررات ماده ۷۹ متمم قانون اساسی در خصوص هیأت منصفه "در هر حال و در هر محکمه" باید رعایت شود.

از این قرار نوتاش می‌بایستی در رأی نهایی راجع به ماهیت دعوی هم بر نظر خود پافشاری می‌نمود و برای آن که در چنین وضعی ناممکن قرار نگیرد پیش از آن که دادرسی به پایان رسد به‌عذر بیماری در خانه نشست و از شرکت در جلسات انشای رأی خودداری ورزید.

دادستان ارتش و اعتراض بر رأی بدوی

پس از آنکه دادگاه تجدیدنظر قرار بر صلاحیت خود صادر کرد و وارد بحث در ماهیت شدن نخست دادستان اعتراض خود را به رأی دادگاه بدوی مطرح کرد. او بر آن بود که دادگاه بدوی در مورد هر دو متهم (مصدق و ریاحی) اشتباه کرده و می‌بایستی مجازات سنگین‌تری برای آنان در نظر می‌گرفت: "از نظر دادستان ارتش چون جرم مقرون به عمل مشدده است رأی عادلانه این است با قیدی که قانون مقرر داشته دادگاه دکتر مصدق را محکوم به ده سال زندان مجردمی‌نمود."

در مورد ریاحی هم دادستان ارتش مدعی بود که او "به منظور به هم زدن اساس حکومت مشروطه سلطنتی ایران که نتیجه نهایی آن اضمحلال کشور ایران بوده است" با دکتر مصدق همکاری داشته و مورد اعتماد او بوده است.

مصدق يك عمر ممارست و مردم‌شناسی کرده، پیری است که يك عمر گوش خوابانیده بود تا روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد زهر خود را به ملت ایران بریزد. نمی‌توان تصور کرد که چنان مردی روحیه رئیس ستاد ارتش را، که خود به ارتش تحمیل کرده بود، نمی‌شناسد.

معذالك دادستان گاهی در مورد ریاحی در نوعی بن‌بست گیر می‌کرد. او در یکی از جلسات دادگاه گفت:



معتقدم سرتیپ ریاحی باید اعدام شود. از لحاظ وظیفه قانونی در عقیده خود راسخ بوده و به عقیده خود ایمان دارم ولی وجدان من به من حکم می‌کند که به عرض برسانم من در طول جریان دادگاه بدوی و این دادگاه، سعی داشتم کمتر به روی سرتیپ ریاحی نگاه کنم زیرا سرتیپ ریاحی از افسرانی بود که افتخار ارتش ایران بود. او در خارج کشور افتخار ارتش بود. او واجد معلومات کافی است. او بی‌اندازه متین، محجوب و منظم است. موظفم به عرض برسانم که آن روزی که مصدق سرتیپ ریاحی را در رأس ستاد قرار داد باز هم کسانی که وارد بودند به خوبی می‌دانستند که سرتیپ ریاحی در يك ورطه هولناکی افتاده."

اعتراضات مصدق

مصدق سیزده فقره اتهام خود را که دادگاه بدوی درباره آنها اظهار نظر کرده و او را محکوم شناخته بود یکایک برشمرد و دلایل خود را در رد اتهامات توضیح داد. خلاصه‌ای از مهم‌ترین اتهامات و جواب‌های مصدق را نقل می‌کنیم.

(1) اتهام اول بازداشت سرهنگ نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی بود که پس از ابلاغ فرمان عزل به دستور مصدق بازداشت گردید. در رأی دادگاه بدوی آمده بود که توقیف سرهنگ نصیری به نیت آن بود که "صدور ابلاغ فرمان مکتوم بماند."



مصدق گفت:

اگر مقصود از توقیف این بود که ابلاغ فرمان مکتوم بماند پس از وصول نمی‌بایستی این جانب رسید داده باشم... توقیف او از این نظر نبود که کسی از فرمان اطلاع حاصل نکند بلکه از این جهت بود که به دستور او، برخلاف اصل ۱۲ متمم قانون اساسی که می‌گوید: "منزل و خانه هر کس در حفظ و امان است. در هیچ مسکنی قهراً نمی‌توان وارد شد مگر به حکم و ترتیبی که قانون مقرر نموده"، دو وزیر و يك نماینده مجلس شورای ملی را در خانه‌های خود مضروب نموده‌اید و بی‌لباس و پای برهنه به شهر آورده‌اند و از آنجا به سعدآباد برده بازداشت کرده‌اند... خود سرتیپ نصیری هم ساعت يك بعد از نصف شب ۲۵ مرداد با افراد مسلح به شصت تیر و زره‌پوش آمد که مرا هم دستگیر کند. چون قبل از این که بیایند به من خبر رسید و قوای بیشتری در جلوی خانه آماده گردید به مقصود نرسید و کودتای او ناقص ماند.

مصدق با استناد به ماده ۸۲ قانون مجازات عمومی گفت عمل نصیری قیام بر ضد حکومت ملی است که مجازات اعدام برای آن مقرر گردیده است. این بود علت توقیف سرتیپ نصیری.



2) در رأی دادگاه بدوی آمده بود که مصدق پس از توقیف نصیری، اعلامیه‌ای مبنی بر اتهام کودتا منتشر ساخت تا گارد شاهنشاهی را متجاوز معرفی کند و عده‌ای از کارمندان دربار را هم‌بازداشت کرد "تا مقام شامخ سلطنت بی‌وفار شده و مردم در قیام مسلحانه علیه خاندان سلطنتی تحریض گردند."

مصدق گفت: گارد سلطنتی برای این بود که از کاخ‌های سلطنتی و ذات ملوکانه محافظت کندنه این که وزرا و نماینده مجلس را در خانه خودشان بازداشت نموده برای دستگیری من بیایند. مصدق با استناد به نامه شماره ۱۰۴۸۷۰ فرماندار نظامی تهران که پیش‌تر به دفتر دادگاه داده بود گفت اقدام گارد سلطنتی در ۲۵ مرداد يك کودتای به تمام معنی بود.

3) بنا برین گارد شاهنشاهی خود را وارد يك معرکه سیاسی کرده بود و این که دادگاه بدوی گفته است: خلع سلاح گارد بدین منظور بود که "اگر اعلیحضرت همایونی به تهران نزول اجلال فرمایند بی‌محافظ باشند که مزاحمت رجاله و دسته‌های مغرض مانعی نداشته باشد" حقیقت ندارد. اگر شاه به تهران می‌آمد و دولت وظیفه‌دار بود که وسایل حفاظت او را از هر جهت فراهم کند، "چنان چه در آن وقت دولت وظیفه خود را انجام نمی‌داد و مسامحه می‌کرد مسؤول بود."

4) همین طور استدلال دادگاه بدوی که گفته است نظر دولت از مهر و موم کردن کاخ‌های سلطنتی و خلع ید کردن متصدیان و مباشران دربار "این بوده که شاهنشاه حق سلطه به اموال خود نداشته باشد" بی‌وجه است زیرا مهر و موم برای جلوگیری از حیف و میل اموال سلطنتی بود و نمی‌شد پیش‌بینی کرد که شاه چه وقت مراجعت خواهد کرد.

5) اما این عبارت در رأی دادگاه که "چون از عزیمت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به خارج از کشور اطلاع یافتند به سفارت‌خانه‌های ایران تلگراف کرده‌اند تا شاهنشاه در معاشرت و عمل خود محدود گردد" نیز بی‌مورد است زیرا "از این تلگراف این جانب هیچ اطلاع نداشتم. چنان چه آقای دکتر فاطمی بگویند به دستور این جانب چنین تلگرافی شده هر مجازاتی که قانون‌معین کرده است تحمل می‌کنم."

6) اما این که دادگاه بدوی گفته است دستور دولت دایر بر حذف نام شاه از دعای صیحگاه و شامگاه در سربازخانه‌ها برخلاف سیره اسلامی بوده زیرا "در احکام اسلامی مقرر شده که پادشاه ظالم را نیز دعا کنید تا خداوند به طریق صواب هدایت فرماید و در هیچ مورد منع از دعا وتوسل به حق توصیه نشده است." وظیفه سرباز این نیست که اول اطمینان حاصل کند پادشاه عادل هست یا نیست تا در صورت اخیر از خداوند بخواهد که او را به طریق صواب هدایت فرماید. قصد دولت خیانت به شاه نبود بلکه "این طور تصور شد که شاهنشاه نیستند بقای نام خود را مقدم بر نام ایران بدانند لذا دستور داده شد که سرباز به بقای ایران دعا کند و اعلیحضرت همایونی هم در يك مملکت مستقل و آزاد سلطنت بفرمایند."

7) و سرانجام این اتهام که در ۲۵ مرداد "مقدمات میتینگ فراهم شد تا مردم را به سقوط اساس حکومت تشویق نماید" عاری از حقیقت است زیرا به فرض که سخنرانان در آن میتینگ چیزی بر خلاف قانون گفته باشند "من نمی‌بایست برای عمل آن‌ها متهم شده باشم."

8) در خصوص دستور پایین آوردن مجسمه‌ها که به تعبیر دادگاه بدوی "تحریک مردم به ضدیت با قدرت سلطنت مشروطه و قیام بر علیه پادشاه کشور" قلمداد گردیده بود مصدق حرف‌هایی را که در جلسات دادرسی و پیش از آن در بازپرسی گفته بود تکرار کرد:

اصولاً با نصب مجسمه مخالف بوده و هستم. گذشته از این که ساخت و نصب مجسمه شرعاً جایز نیست بر فرض این که بخواهند کاری برخلاف شرع بکنند آن را باید بعد از خاتمه دوره هر سلطنت در ازای خدماتی که پادشاه به مردم کرده است نصب کنند.



مصدق و رفراندم

دیگر از مطالب مهم دفاعیه مصدق توضیحات او درباره رفراندم بود. دادگاه بدوی رفراندم را "عنوانی که در قوانین و سنن پارلمانی ایران سابقه نداشته" توصیف کرده و آن را در حکم اقدام به "تعطیل رژیم پارلمانی کشور و بر هم زدن اساس حکومت قانونی" دانسته بود.

مصدق گفت:

آنهایی که اطلاع ندارند یا این که از اجرای آن متضرر شده‌اند می‌گویند. رفراندم در قانون اساسی پیش‌بینی نشده، مخالف با قانون اساسی است و حتی یکی از روحانیون ۹ اسفند هم حکم به حرمت آن داد. در صورتی که هر عملی که شرع انور نهی نفرموده مباح است. "و امرهم شوری بینهم، وشاور هم فی‌الامر" دلیل مسلم واضحی است بر استحباب آن. اگر هر چه وجود ندارد نباید وجود پیدا کند مستحسن بود قانون اساسی هم که در سیره سلاطین دوره استبداد وجود نداشت نمی‌بایست تدوین شود. قانون اساسی به ضرر يك عده‌ای و به نفع اکثریت مردم و براساس اصل حکومت مردم بر مردم تدوین شده، رفراندوم هم روی همین اصل به وجود آمده است و پیروی از هر اصلی که در مصالح مردم باشد واجب است....

خیرخواه در فشار سیاست خارجی به آن متوسل شوند و از خود مردم خیر و صلاح مردم را بخواهند و بپرسند...



مردم خیرخواه و وطن‌پرست این اصل را از صمیم قلب پذیرفتند، نه اعلان تحریم بعضی از روحانیون ۹ اسفند نه به تبلیغات خلاف قانون اساسی عمال بیگانه هیچ يك کمترین وقعی نگذاشتند...

تجربه دموکراسی

چون در تعریف و توصیف رفراندوم مطالبی گفته شد ممکن است شنوندگان در این دادگاه و خوانندگان در خارج نسبت به آن راه مبالغه بپیمایند و آن را يك علاج قطعی دردها و امراض اجتماعی بدانند، لازم است عرض کنم رفراندوم و مجلس هر دو خوبند و مفیدند با این فرق که رفراندوم رأیی است که ملت به طور مستقیم می‌دهد و مجلس مرکب از افرادی است که آن‌ها مجازند از طرف ملت رأی بدهند و هر يك محاسن و معایبی دارد که شرح آن از حوصله این دادگاه خارج است. رفراندوم و مجلس هر دو خوبند به شرط این که کار در دست دولت خیرخواه باشد و مردم در اظهار عقیده و رأی آزاد باشند و دولت به هیچ وجه اعمال نظر نکند.

در انتخابات آزاد نه فقط در يك دوره مردم نمی‌توانند نمایندگان خوب انتخاب کنند بلکه در ادوار تقنینیه بسیاری باید تجربه حاصل کنند تا بفهمند چه اشخاصی برای نمایندگی صلاحیت دارند و آن‌ها را انتخاب نمایند. انتخابات



باید برای همیشه و در تمام ادوار تقنینیه آزاد باشد تا مردم بتوانند احزاب سیاسی، آن هم احزاب بزرگی که در مجلس اکثریت پیدا کنند، تشکیل دهند. رفرااندوم و مجلس هر دو بدند و بسیار هم بدند اگر مردم در اظهار عقیده و دادن رأی آزاد نباشد و دولت آرای مردم را تعویض کند و نتیجه به نفع بیگانگان تمام بشود.

تأملی در رأی دادگاه تجدیدنظر

دادگاه تجدیدنظر در مقایسه با دادگاه بدوی جمع و جورتر می نمود و سریعتر کار می کرد. این دادگاه که نخستین جلسه خود را در ۱۹ فروردین ۱۳۳۳ تشکیل داد رسیدگی به ایرادهای صلاحیتی را در کمتر از دو هفته و رسیدگی به ماهیت امر را در کمتر از سه هفته به پایان رسانید و در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۳ رأی خود را اعلام کرد.

در مقدمه این رأی گزارش مختصری از گردش کار را می خوانیم و آنگاه خلاصه ای از اعتراض های دادستان ارتش به رأی دادگاه بدوی و نیز خلاصه ای از اعتراض های متهمان (دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی) بر همان رأی. دادگاه تجدیدنظر رأی دادگاه بدوی را در مورد متهمان "مخدوش" می داند. مخدوش بودن آن رأی در مورد دکتر مصدق از دو جهت است اول آن که "دادگاه بدوی ابلاغیه دربار شاهنشاهی را تعبیر به گذشت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از حق خصوصی کرده، در صورتی که اصولاً مقام شامخ سلطنت اعلی و اجل از این است که مدعی خصوصی... واقع شوند." اما از جنبه عمومی عفو بخشودگی پیش از قطعیت حکم معنی ندارد و تنها پس از قطعی شدن محکومیت است که می توان مجرم را عفو کرد و انجام آن "با رعایت تشریفات قانونی طبق ماده ۵۵ قانون مجازات عمومی باید به عمل آید. بنابراین استناد دادگاه بدوی به ابلاغیه صادره در این مقام بی مورد بوده."

دادگاه تجدیدنظر اما نمی گوید که اگر شاه در مقام مدعی خصوصی نبوده تا از حق خود صرف نظر کند و اگر محکومیت مصدق هنوز قطعیت نداشته تا عفو و بخشودگی در مورد آن مصداق پیدا کند پس آن ابلاغیه دربار چه مفهومی داشته و شاه چرا به آن عمل خلاف قانون، یادست کم لغو و نامعقول که هیچ اثر قضایی و منطقی بر آن بار نمی شود، مبادرت ورزیده بود؟

ایراد دیگر دادگاه تجدیدنظر به رأی بدوی این است که در آن رأی "اصل مجازات را منطبق با ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش دانسته و با رعایت ماده ۴۶ قانون مجازات عمومی متهم را به حسب مجرد محکوم کرده اند و "با این که دادگاه در مقام تخفیف برآمده و به ماده ۴۴ قانون مجازات عمومی استناد نموده ولی اثر قانونی ماده ۴۴ در تعیین کیفر مشاهده نمی شود."

دادگاه تجدیدنظر رأی بدوی را در مورد سرتیپ ریاحی نیز "مدلل و موجه" نمی داند زیرا آن دادگاه "مجموع اعمال منتسبه به متهم ردیف دو (سرتیپ تقی ریاحی) را، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، مربوط و مرتبط با قسمتی از اعمال انتسابی به متهم ردیف یک (دکتر محمد مصدق) دانسته، بنابراین با در نظر گرفتن وحدت موضوع بزه انحراف از تطبیق بدون وجود افتراق، صحیح به نظر نمی رسد."

عبارت های دادگاه چندان روشن و رسا نیست ماحصل آن این است که اگر اعمال دکتر مصدق منطبق بر ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش است اعمال سرتیپ ریاحی نیز باید با همان ماده تطبیق داده شود زیرا "سرتیپ ریاحی در تمام اعمال ارتكابی صرفاً به منظور تسهیل منویات متهم ردیف یک (دکتر محمد مصدق) بوده و با علم و اطلاع به هدف و منظور نامبرده و مواضع و تبنانی با مشارالیه به تضعیف حس شاه دوستی و تزلزل مقام شامخ سلطنت و محو آثاری که موجب تذکر وجود سلطنت بوده و تشویق مخالفین سلطنت و ارباب و آزار کسانی که حرارت سلطنت خواهی و شاه دوستی در آنها شعله ور بوده مبادرت نموده است" و این اقدامات به نظر دادستان دادگاه "دلیل کافی برای اثبات همکاری و معاونت او با متهم ردیف یک (دکتر محمد مصدق) می باشد."



دادگاه تجدیدنظر با طرح این مقدمات حکم دادگاه بدوی را در مورد هر دو متهم فسخ کرد، و آنگاه حکم داد خود مصدق "به استناد ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش و رعایت ماده ۴۶ قانون کیفر عمومی از لحاظ تجاوز سن او از شصت سال محکوم است به سه سال حبس مجرد و باید مدتی را که از تاریخ ۱۹ مرداد ۱۳۳۲ بازداشت بوده در حساب محکومیت او منظور نمود." و سرتیپ ریاحی نیز "به استناد ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش و ماده ۲۸ و ۲۹ قانون مجازات عمومی و توجه به ماده ۳۰ همان قانون محکوم است به سه سال حبس با کار و باید مدتی که از تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بازداشت بوده در حساب محکومیت او منظور گردد."

سرتیپ احمد آجودانی از اعضای هیأت دادرسان دادگاه تجدیدنظر تنها کسی بود که هم درباره مجازات سرتیپ ریاحی و هم درباره مجازات دکتر مصدق با رأی اکثریت دادگاه مخالفت نمود. به نظر او اعمال سرتیپ ریاحی با ماده ۸۱ قانون مجازات عمومی انطباق داشته و می‌بایستی بروفق حکم این ماده به یک سال حبس تأدیبی محکوم می‌شد. در مورد دکتر مصدق نیز اگرچه اعمال او با ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش انطباق داشته لیکن وی می‌بایستی بر طبق ماده ۴۶ قانون مجازات عمومی مشمول یک درجه تخفیف می‌شد و به مجازات سه سال حبس تأدیبی (نه حبس مجرد) محکوم می‌گردید.

این نکته در خور توجه است که دادگاه تجدیدنظر در مورد سرتیپ ریاحی رأی به تشدید مجازات داده و او را که در مرحله بدوی به دو سال حبس تأدیبی محکوم شده بود در تجدیدنظر به سه سال حبس با کار محکوم شناخته ولی در مورد دکتر مصدق اگرچه با نحوه انشاء رأی دادگاه بدوی مخالفت نموده در نهایت به همان مجازات سه سال حبس مجرد که در رأی دادگاه بدوی آمده بود رسیده است. در واقع در شرایط تاریخی آن روز از دادگاه نظامی انتظار آزادی عمل و انعطاف زیاد نمی‌رفت. اوضاع و احوال نشانگر آن بود که نه تنها مقدار مجازات متهمین پیشاپیش معین شده بود احتمالاً بخش‌های اصلی قرارها و احکام دادگاه هم از خارج به وسیله کسانی که سابقه و اطلاعات حقوقی بیشتری داشتند انشاء می‌گردید و در اختیار رئیس دادگاه گذاشته می‌شد. حتی اگر بتوان به گزارش‌های کرمیت روزولت در جزئیات آن اعتماد نمود او در حکایت نخستین ملاقات خود با شاه، بعد از بازگشت وی از رم، از قول شاه می‌نویسد:

اگر دادگاه نظر مرا به کار بندد به سه سال حبس در ده خود محکوم خواهد شد و پس از آن آزاد خواهد بود که در محوطه ده، و نه در خارج آن، رفت و آمد کند. ریاحی سه سال در زندان خواهد ماند.

شاه این حرف‌ها را در نیمه شب اول شهریور ۱۳۳۲ می‌گوید و اگر حکایت کرمیت روزولت حقیقت داشته باشد معلوم می‌شود که از همان ساعت که با نقشه کودتا موافقت نموده و فرمان نخست‌وزیری زاهدی را امضا کرده بود راجع به سرنوشت مصدق و این که چه معامله‌ای با او باید کرد نیز اندیشیده بود. شاه از میان هواداران مصدق تنها به اعدام دکتر حسین فاطمی نظر داشت و این نکته البته با توجه به مفاد مقالات روزنامه باختر امروز در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد و نیز سخنرانی تند و حساب نشده فاطمی در میتینگ ۲۵ مرداد و دستوره‌های تلگرافی که او به سفارتخانه‌های ایران در بغداد و رم صادر کرده بود قابل فهم است. و چنین بود که شیوخ دیوان عالی تمیز نیز، که راه بحث و اعمال نظر را بر روی خویش بسته می‌دیدند، بازگشایی پرونده را به مصلحت خود نیافتند و رأی دادگاه تجدیدنظر را که مصدق از آن فرجام خواسته بود به اتفاق آراء ابرام کردند. شعبه ۹ دیوان عالی تمیز که تقاضای فرجام دکتر مصدق به آن ارجاع و احوال خصوصی مورد، اعتراضات فرجامی مؤثر به



نظر نرسید." و با این که جمله ایتر و بی‌نمک و باردکه زیبونی و لاعلاجی يك قوه قضائیه کور و سترون در نظامی خودکامه را ندا می‌داد پرونده‌بزرگ‌ترین محاکمه تاریخ ایران بسته شد.